

Historical and Descriptive Semantics of “Sho’oub” in the Holy Quran

Bahram Amani Chakoli^{1*}, Sara Najafi²

1- Assistant Professor, Department of Theology - History, culture and civilization of Islamic nations, University of Zanjan , Zanjan, Iran

amanichacoli@yahoo.com

2- Graduate student, Department of Theology Department of Theology - History, culture and civilization of Islamic nations, University of Zanjan, Zanjan, Iran

Abstract

Language and words stem from cultures, traditions, and specific system of life in each society. Most Koranic words have gained new meanings after passing through ignorant ideology and entering into Koranic ideologies. It is necessary for one to know the semantic changes of those words which have been referred to in developing movement as well as mental, cultural, and social processes. One of these words is “Sho’oub”, a word by which “Sho’oubiyah Movement” has affected the cultural and social situations in Abbasi Period. The current study has analyzed the word “Sho’oub” based on historical and descriptive semantics to recognize Sho’oubiyah, concluding that the singular form of this word, i.e. “-Sha’b” enjoys such concepts as “split, separation, dispersion” whereas its plural form enjoys such concepts as “distributed groups=death” in the Ignorant Period. In the Holy Quran, it has the opposite concept of distributed groups. In the following centuries, it referred to political issues dependent on racism and affected by discursive thoughts in the concept of non-Arab nations especially Iranian one.

Keywords: the Holy Quran, Semantics of the Holy Quran, the concept of “Sho’oub”, Sho’oubiyah.

*Corresponding Author

معناشناسی تاریخی و توصیفی «شُعُوب» در قرآن کریم

بهرام امانی چاکلی^{۱*}، سارا نجفی^۲

۱- استادیار گروه الهیات، دانشگاه زنجان، زنجان، ایران

amanichacoli@yahoo.com

۲- کارشناسی ارشد گروه الهیات، دانشگاه زنجان، زنجان، ایران

چکیده

زبان و به دنبال آن واژگان، ریشه در فرهنگ‌ها، سنت‌ها و نظام خاص زندگی در هر جامعه‌ای دارد و متأثر از جهان‌بینی دربرگیرنده آن است. بسیاری از واژگان قرآنی نیز پس از گذر از جهان‌بینی جاهلی و ورود به جهان‌بینی قرآنی، عناصر معناشناختی تازه‌ای پیدا کردند و در دوره پس از قرآن نیز با عنایت به گذر زمان، دچار تحوّل معنایی متناسب با حاکمیت فکری دوره خویش شدند. شناخت روند تحولات معنایی آن دسته از واژگان قرآنی که بعدها در پیدایش نهضت‌ها و جریان‌های فکری، فرهنگی و اجتماعی همانند «شعوبیه» استناد شده، بسیار مهم و ضروری است. از جمله این واژگان، واژه قرآنی «شعوب» است؛ واژه‌ای که نهضت شعوبیه بعدها با استناد به آن در سوره حجرات، آیه ۱۳، تأثیر فراوانی بر اوضاع فرهنگی، اجتماعی دوره عباسی و پس از آن به جای گذاشت. پژوهش حاضر با استناد به اشعار جاهلی، قرآن کریم، واژه‌نامه‌ها، تفاسیر و برخی دیگر از منابع متکلمان به منظور آسیب‌شناسی جریان «شعوبیه»، واژه «شعوب» را براساس معناشناسی تاریخی و توصیفی، تحلیل و تحول معنایی آن را از دوره جاهلی تا قرن پنجم هجری قمری در دوره اسلامی بررسی کردند و به این نتیجه رسیدند که شکل مفرد این واژه، یعنی «شعب» مفاهیم «شکاف، جدایی، پراکندگی...» و شکل جمع آن «شعوب»، مفاهیم «گروه‌های پراکنده، بسیار دورکننده = مرگ» را در دوره جاهلی و در قرآن کریم نیز مفهوم متضاد «گروه‌های پراکنده» را دارد و در قرن‌های بعدی نیز با عنایت به جریان‌های سیاسی متکی بر نژادپرستی و متأثر شدن از اندیشه‌های کلامی در مفهوم ملل غیرعرب به‌ویژه موالی و ایرانیان به‌کار می‌رود.

واژه‌های کلیدی

قرآن کریم، معناشناسی قرآن کریم، مفهوم «شعوب»، شعوبیه.

۱- مقدمه

معناشناسی زبانی از اصطلاح «سمتیک» زبان فرانسه نشأت می‌گیرد و در زبان عربی «علم الدلالة» نام دارد و علمی است که به مطالعه انتقال معنی از طریق زبان می‌پردازد (صفوی، ۱۳۹۲، صص ۳۴ - ۲۸). کارکرد مهم این علم، کمک برای شناخت جهان‌بینی مردم از طریق زبان یک ملت است. معنی‌شناسی با این نوع نگرش تحقیق در ماهیت و ساخت جهان‌بینی یک ملت در دوره‌ای خاص از تاریخ خواهد بود که با تحلیل روش‌شناختی مفاهیم و تصورات فرهنگی عمده‌ای صورت می‌گیرد که آن ملت برای خود فراهم آورده و در کلمات کلیدی زبان آن ملت تبلور پیدا کرده است (ایزوتسو، ۱۳۹۱، ص ۴). معناشناسی زبانی ممکن است به صورت تاریخی یا توصیفی صورت پذیرد. معناشناسی تاریخی، ما را در شناخت تغییرات معنایی یک واژه در گذر زمان کمک می‌کند و معناشناسی توصیفی نیز با بررسی حوزه معنایی یک واژه به شناخت میدان معناشناختی و ساختار مفهومی آن یاری می‌رساند.

در قرآن کریم واژه‌های اصلی فراوانی وجود دارد که بیان‌کننده مفاهیم متعدد فرهنگی، اجتماعی و... است. یکی از این واژگان، واژه «شعوب» بوده است که بعدها فرقه «شعوبیه» در آیه شریفه «يا ايها الناس انا خلقناكم من ذكر و أنثى و جعلناكم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اكرمكم عندالله اتقاكم» (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همانا ما شما را از مرد و زن آفریدیم و شما را به صورت گروه‌های پراکنده و قبایل قرار دادیم، همانا گرامی‌ترین شما در نزد پروردگار پرهیزکارترین شماست) (حجرات/۱۳) به آن استناد کردند.

درباره مفهوم یا مفاهیم واژه «شعوب» در قرآن کریم، نظرات گوناگونی در کتاب‌های تفاسیر و سایر منابع اسلامی وجود دارد و مصادیق فراوانی برای آن ذکر کرده‌اند. تحقیق و بررسی این «واژه» برای درک درست مفهوم آن در قرآن کریم با هدف تحلیل درست ما از جریان «شعوبیه» ضروری به نظر می‌رسد. در این پژوهش تلاش شده است تا براساس معناشناسی تاریخی و توصیفی و با بررسی کاربرد این واژه در اشعار جاهلی و کتاب‌های تفاسیر و منابع لغوی قرون اولیه اسلامی، مفهوم این واژه در قرآن کریم و سیر تحول معنایی آن در دوره‌های نخستین اسلامی کنکاش شود و به این پرسش‌ها پاسخ داده شود:

مفهوم واژه «شعوب» در دوره جاهلی، در قرآن کریم و پس از آن تا قرن پنجم اسلامی چیست و چه ارتباطی میان واژه «شعوب» در قرآن کریم و «نهضت شعوبیه» در دوره عباسی وجود دارد.

۲- پیشینه تحقیق

در زمینه معناشناسی واژگان قرآنی در عصر حاضر پژوهش‌های فراوانی شده است که از جمله تلاش‌های «توشیهیکو ایزوتسو» در تألیف کتاب‌های ارزشمند «مفاهیم اخلاقی دینی در قرآن مجید» ترجمه فریدون بدره‌ای و کتاب «خدا و انسان در قرآن» ترجمه احمد آرام و تلاش‌های شاگرد او «ماکینوشینینا» هستند. مقالات فراوانی نیز در زمینه معناشناسی واژگان قرآن نوشته شده است که از جمله آن، مقاله «معناشناسی تاریخی و توصیفی «عدن» در قرآن کریم» از جعفر نکونام و محمد مصطفی گودرزی در مجله «پژوهش‌های قرآن و حدیث»، و مقاله «بررسی و نقد معناشناسی قرآنی ایزوتسو» از

لغویان «شَعَبٌ، يَشْعَبُ، شَعْبًا» را به مفهوم «فَرَقَ، قَطَعَ و فَرَّقَ» در مفهوم جدا کرد، پراکنده ساخت و نیز به معنای «أَصْلَحَ، لَأَمَ» در معنای جمع کرد و درست کرد، گرفته‌اند. و «انْشَعَبَ» را به معنای «تَفَرَّقَ و مات = پراکنده و دور شد، مرد»، «شَعَبَ» را به معنای «فَرَّقَ = جدا ساخت» و «تَشَعَّبَ» را به معنای «تَفَرَّقَ = پراکنده و دور شد» و «أَشْعَبَ» را به معنای «أَهْلَكَ = نابود ساخت» گرفته‌اند (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۲۶۲؛ ابن‌درید، ج ۱، ص ۳۴۳؛ ابن‌عباد، ج ۱، ص ۲۹۳؛ ازهری، ج ۱، ص ۲۸۱-۲۸۲). در کاربرد فعلی این کلمه عمدتاً مفاهیم «جداشدن و دوربودن» آمده و گاهی نیز مفهوم متضاد گرفته و در برابر جداشدن، معنای جمع‌شدن و اصلاح‌کردن آمده است. در برخی از موارد به‌ویژه در وزن «أَفْعَلَّ» و «انْفَعَلَّ» این کلمه مفهوم هلاک و نابودی و مرگ را می‌دهد؛ زیرا عرب بر این باور بود که هرکس از قوم خود جدا و دور شود، خواهد مرد و مرگ جداکننده طولانی‌مدت انسان‌ها از یکدیگر است؛ بنابراین مفهوم غالب این فعل جداکردن و پراکنده‌ساختن است.

۳-۱-۲- شکل اسمی «ش، ع، ب»

کلمه «الشَّعْب» در نزد لغویان به دو شکل مصدری و اسمی به‌کار رفته است. در شکل مصدری آن «الشَّعَب» مفهوم پراکنده و دورشدن و دورساختن و ضد آن «الإِجْتِمَاع» و «الإِصْلَاح» به معنای گردآمدن و درست‌کردن دارد. در این شکل، این کلمه از اضداد است و دو مفهوم پراکنده‌ساختن و ضد آن گردآوردن دارد. این کلمه در شکل اسمی خود دو مفهوم دارد که یکی دلالت بر نوعی از ساختار اجتماع انسانی دارد و در این صورت، جمع آن را «الشُّعُوب» ذکر می‌کنند و در شرح آن می‌گویند: الشَّعْب: «ما تَشَعَّبَ

سیدمهدی لطفی، مجله «پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن» و... هستند؛ اما پژوهشی در ارتباط با معناشناسی تاریخی و توصیفی واژه «شعوب»، به‌ویژه با رویکرد آسیب‌شناسی جریان «شعوبیه» تا کنون صورت نگرفته است.

۳- معناشناسی تاریخی واژه «شعوب»

کلمات در زبان عربی، در شکل‌های گوناگون فعلی و اسمی، مفهوم یا مفاهیم گوناگونی می‌گیرند؛ به همین منظور، لازم است برای پی‌بردن به مفهوم «الشُّعُوب» صورت‌های گوناگون فعلی و اسمی آن شناخته شود.

۳-۱- تحلیل صرفی و اشتقاقی واژه «شُّعُوب»

واژه «الشُّعُوب» در نزد تمامی لغویان قرون اولیه اسلامی جمع مکسر «الشَّعْب» است. در بیشتر منابع، کلمه «الشَّعْب» با فتحه «شین» و در برخی از منابع نیز با کسره «شین» آمده است. این واژه در ذیل «ش ع ب» شرح داده شده است و شرحی از معرّب یا دخیل‌بودن آن در منابع دیده نشده است و به نظر می‌رسد از واژه‌های کهن سامی باشد. اشکال فعلی این کلمه به صورت‌های «شَعَبٌ، يَشْعَبُ، شَعْبًا، انْشَعَبَ، شَعَّبَ، تَشَعَّبَ، أَشْعَبَ» است و اشکال اسمی این کلمه نیز به صورت‌های «الشَّعْب، الشُّعْب، الشُّعْبَةُ، الشُّعُوب، الأَشْعَب، المِشْعَب، الشَّعِيب، شَعْبَان» در نزد لغویان آمده است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۲۶۲ - ۲۶۴؛ الشیبانی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۵۶؛ ابن‌درید، ۱۹۸۸م، ج ۱، صص ۳۴۳-۳۴۴؛ ابن‌عباد، ۱۴۱۴، ج ۱، صص ۲۹۳ - ۲۹۶؛ الأزهری، ۱۴۲۱، ج ۱، صص ۲۸۱-۲۸۳).

۳-۱-۱- شکل فعلی «ش، ع، ب»

یعنی «جدایی و افتراق» مفهوم پیدا کرده‌اند. و بر این اساس، اسم مبالغه «شُعوب» بر وزن «فَعُول» به معنای بسیار دورکننده، یعنی «مرگ»، و «الشُعوب» به شکل جمع مبالغه‌آمیز در مفهوم گروه‌های بسیار دور از هم و پراکنده ساخته شده است. در سایر اشکال دیگر اسمی یا وصفی آن نیز مفهوم تباین و فاصله میان دو چیز وجود دارد؛ مانند «الشَّعب» به معنای شکاف و فاصله میان دو چیز و دو کوه و «الأشعب» به معنای جدا، دور و دراز و «شعبان» به معنای نام ماهی که مردم در آن هنگام برای به‌دست‌آوردن آب از هم دور می‌شوند. هنگامی که از مفهوم اولیه و اساسی این واژه «دوری و پراکندگی» عبور کنیم و به دوره متأخرتری برسیم، مفهوم دیگری از این واژه را می‌یابیم که متضاد مفهوم اولیه آن است و آن مفهوم «گردآمدن» است. این امر ممکن است به دو دلیل رخ داده باشد: نخست آنکه بگوییم معانی متضاد در قبایل گوناگون به سبب لهجه‌های گوناگون و دلالت‌های متفاوت الفاظ در قبایل گوناگون صورت پذیرفته باشد؛ چیزی که ابن‌درید به آن اشاره دارد و علت تضاد در مفهوم «الشَّعب» را برخاسته از لغت قومی می‌داند (ابن‌درید، ج ۱، ص ۳۴۳). دیگر اینکه بگوییم شکل‌گیری مفاهیم متضاد به سبب اختلاف شدید دو جهان‌بینی متضاد و حاکم بر یک زبان باشد؛ به این معنا که از یک سو در زبان عربی یک جهان‌بینی جاهلی که بر محور منافع فردی و خویشاوندی و قبیله‌ای است و مفهوم پراکندگی یک اجتماع بزرگ در آن نمایان است، قرار داشته است و در مقابل آن، جهان‌بینی توحیدی قرار دارد که در راستای اصل «توحید» زبان و واژگان را به سوی اصلاح و یکپارچگی سوق می‌دهد؛ همان‌گونه

من قبائل العرب = آنچه از قبایل عرب پراکنده و دور شدند» و جمعه الشُعوب، الحیّ العظیم من النَّاس نحو حمیر و قضاة و (گروه بزرگی از مردم مانند حمیر و قضاة) ... ما تَشَعَّبَ من قبائل العرب و العَجَم، (آنچه از قبایل عرب و غیرعرب پراکنده و دور شدند) أبوالقبائل الذی ینتسبون إلیه، قبیله بسیار بزرگی که به آن منتسب می‌شوند و دیگری بر ساختار اجتماعی دلالت ندارد و آن را در مفهوم «الصَّدع یشعبه الشَّعب» به معنای شکافی گرفته‌اند که بندزن آن را ترمیم می‌کند. «الشَّعب» به معنای «الفرجة بین الشیئین، الفج فی الجبل» به معنای شکاف میان دو چیز و دو کوه و «الأشعب» به معنای «المتباین، الطویل و البعید» به معنای جدا، دور و دراز، الشَّعبه» به معنای «الطائفة، گروه و شعبان به معنای نام ماهی که مردم در آن هنگام برای به‌دست‌آوردن آب از هم دور می‌شوند و «الشُعوب» به معنای «المنیة = مرگ و دوری» و... از دیگر موارد کاربرد اسمی این کلمه در نزد لغویان هستند (فراهیدی، ج ۱، ص ۲۶۲، ۲۶۴؛ الشیبانی، ج ۲، ص ۱۵۶؛ ابن‌درید، ج ۱، ص ۳۴۴ - ۳۴۳؛ ابن‌عباد، ج ۱، ص ۲۹۳ - ۲۹۵؛ زهری، ج ۱، ص ۲۸۱ - ۲۸۳).

۳-۲- الشعوب والشعوبی در فرهنگ لغت‌های

نخستین

بررسی مفاهیم اسمی این کلمه نشان می‌دهد که معنای اساسی این کلمه به تبعیت از فعل و مصدر مجرد آن، یعنی دورشدن و افتراق آمده است. واژه «شعوب» به دو شکل در معاجم وارد شده است: یکی به صورت صفت مبالغه و بر وزن «فَعُول = شُعوب»، و دیگری به صورت «فُعُول = شُعوب» که در این حالت آن را شکل جمع «الشَّعب» گرفته‌اند. این کلمه در هر یک از اشکال ذکرشده براساس مفهوم اولیه آن،

که جامعه پراکنده عرب را به سوی همبستگی و اتحاد می‌کشاند.

زبان‌شناسان پیشین عرب در توضیح واژه قرآنی «شُعُوباً» مصادیق متعددی را برای آن برشمرده‌اند. فراهیدی می‌گوید: «الشَّعْبُ: مَا تَشَعَّبَ مِنْ قِبَائِلِ الْعَرَبِ، وَ جَمَعَهُ شُعُوبٌ. وَ يُقَالُ: الْعَرَبُ شَعْبٌ وَ الْمَوَالِي شَعْبٌ وَ التُّرُكُ شَعْبٌ وَ جَمَعَهُ شُعُوبٌ» (فراهیدی، ج ۱، ص ۲۶۲). شعب قبایل بسیار پراکنده عرب هستند و جمع آن شعوب است و گفته می‌شود عرب، شعب است و موالی، شعب است و ترک، شعب است و جمع آن، شعوب است. فراهیدی شعب را به قبایل پراکنده عرب اختصاص داده است و در ادامه روایتی که راوی آن معلوم نیست، شعب را به گروه‌های عرب و غیرعرب از موالی و ترک و... اطلاق می‌کند. در این روایت معلوم نیست چه شخص یا گروهی اختصاص شعب را به گروه‌های غیرعرب مطرح کرده است و به دلیل عدم اتقان فراهیدی به این روایت، آن را به شکل مجهولی «یقال» ذکر کرده است. او نخستین لغوی است که کلمه «الشعوبی» را شرح داده است و می‌گوید: «الشعوبی: الَّذِي يُصَغَّرُ شَأْنَ الْعَرَبِ فَلَا يَرَى لَهُمْ فَضْلًا». شعوبی کسی است که شأن عرب را کوچک می‌شمارد و به داشتن فضیلت برای عرب معتقد نیست.

صاحب کتاب «الجیم» شرحی با این مفهوم در ذیل این واژه ارائه نمی‌دهد؛ اما صاحب جمهره اللغه در این باره می‌گوید: الشَّعْبُ: الْحَيُّ الْعَظِيمُ مِنَ النَّاسِ نَحْوَ حَمِيرٍ وَقَضَاعَةَ وَ جُرْهُمَ وَ مِنْ أَشْبَهُهُمْ، وَ الْجَمْعُ الشُّعُوبُ. وَ فِي التَّنْزِيلِ: شُعُوبًا وَقِبَائِلًا؛ الْقَبِيلَةُ دُونَ الشَّعْبِ. (ابن درید، ج ۱، ص ۳۴۳). ابن درید نیز همانند فراهیدی شعب را از اجتماعات عرب می‌داند و آن را

قبیله‌ای بزرگ چون حمیر و قضاعه و جرهم می‌داند. او در این مورد شرح یا اشاره‌ای به اطلاق شعوب به غیرعرب ندارد و با ذکر شاهد قرآنی، قبیله را کوچک‌تر از شعب می‌داند. ابن عباد نیز در این باره می‌گوید: «الشَّعْبُ مَا تَفَرَّقَ مِنْ قِبَائِلِ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ، وَ الْجَمِيعُ: الشُّعُوبُ» (ابن عباد، ج ۱، ص ۲۹۳). شعب قبایل پراکنده عرب و عجم را شامل می‌شود و جمع آن شعوب است. او برخلاف سایر لغویان، تلفظ این کلمه را با کسره «شین» آورده است و اطلاق آن را از عرب به عجم که غالباً به ایرانیان اطلاق می‌شد تسری داده است. این لغت‌شناس در ادامه می‌گوید: «الشُّعُوبِيُّ: الَّذِي يُصَغِّرُ شَأْنَ الْعَرَبِ وَ لَا يَرَى لَهُمْ فَضْلًا عَلَى غَيْرِهِمْ» (همان: ج ۱، ص ۲۹۴). شعوبی کسی است که شأن عرب را کوچک می‌شمرد و برایشان فضیلتی بر دیگران قائل نیست.

آزهری تنها لغت‌شناسی در این دوره است که شرح مفصّلی از روایت‌های مربوط به واژه «شعوب» را بیان می‌کند. او با ذکر شاهد قرآنی «شعوبا و قبائل» به نقل از الفراء می‌گوید: شعوب از قبایل بزرگ‌تر و قبایل از أفخاذ بزرگ‌تر است. او در روایتی دیگر می‌گوید: أبو عبید از کلبی روایت می‌کند و می‌گوید: شعب از قبیله بزرگ‌تر و پس از قبیله، عماره و پس از آن، بطن و پس از بطن، فخذ قرار دارد. او به نقل از اللیث می‌گوید: «الشَّعْبُ: مَا تَشَعَّبَ مِنْ قِبَائِلِ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ. وَ الْجَمِيعُ الشُّعُوبُ. شعب قبایل عرب و عجم هستند که پراکنده و دور باشند و جمع آن شعوب است». آزهری به نقل از اللیث، شعوب را شامل عرب و عجم می‌داند و شعوبی را به کسی اطلاق می‌کند که شأن عرب را کوچک می‌شمرد و فضیلتی برایشان نسبت به دیگران قائل نیست. آزهری در اثبات این

وَقَدْ شَعَبْتَ يَوْمَ الرَّحُوبِ سَيُوفُنَا

عَوَاتِقَ لَمْ يَثِبْتَ عَلَيْهِنَ مِحْمَلٌ

(الأنباري، ۱۴۰۷ق، ص ۵۴)

«شمشیرهای ما در جنگ رحوب سردوش‌هایی را از هم جدا کرد؛ به گونه‌ای که حمایل شمشیر بر روی آن نتوانستند قرار گیرند».

همان‌گونه که در بیت آمده است، فعل «شَعَبْتَ» در مفهوم «جدا کرد» به کار رفته است؛ زیرا عملکرد شمشیر، ایجاد شکاف و برش است.

این فعل در شکل مزید آن به‌ویژه در باب «افعال» مفهوم «مرگ و نابودی» می‌دهد. ذوالرّمه این فعل را در شکل مزید آن به کار می‌برد و می‌گوید:

و كانوا أناساً من شعوب فأشعبوا

«از مردمانی بودند که هلاک می‌کردند. پس خود هلاک شدند».(المحكم و المحيط الأعظم، ج ۱، ص ۳۸۳)

فعل أشعبوا در اینجا به دنبال واژه شعوب که اسم غیرمنصرف برای مرگ است، آمده و مفهوم نابود شدند را گرفته است.

۳-۳-۲- شکل اسمی

این کلمه در شکل اسمی مفرد آن به دو صورت مفرد «الشعب» و جمع «الشُعوب»، دو مفهوم «شکاف و دره» و «جماعت انسانی پراکنده» دارد. کلمه «شعب» در معنای «شکاف و دره» در شعرالبریق، عیاض بن خویلد بن الخنّاعی از بنی سلیم آمده است؛ آنجا که می‌گوید:

وَحَيَّ حُلُولٍ لَهُمْ سَامِرٌ شَهَدْتُ وَشَعْبُهُمْ مُفْرَمٌ

(دیوان الهذلیین، ج ۳، ص ۵۵)

ادعا به حدیثی از «مسروق» اشتباه کرده است و به نقل از ابوعبید می‌گوید: «أَنَّ رَجُلًا مِنَ الشُّعُوبِ أَسْلَمَ فَكَانَتْ تُؤَخِّدُ مِنْهُ الْجَزِيَّةَ، فَأَمَرَ عُمَرُ بِأَلَّا تُؤَخِّدَ مِنْهُ.» «مردی از شعوب اسلام آورد و از او جزیه گرفته می‌شد. پس عمر دستور داد از او جزیه گرفته نشود».

ابوعبید در توضیح این حدیث می‌گوید: شعوب در اینجا عجم است (أزهري، ج ۱، ص ۲۸۱).

۳-۳-۳- «ش، ع، ب» در اشعار دوره جاهلی

واژه «شعب» و مشتقات اسمی و فعلی آن در اشعار جاهلی به‌طور پراکنده به کار رفته است. این کاربرد را در دو شکل فعلی و اسمی در این اشعار هست.

۳-۳-۱- شکل فعلی

این کلمه در شکل فعلی به دو صورت مجرد و مزید به کار رفته است. در شکل مجرد آن در می‌یابیم که فعل مفهوم «افتراق و پراکندگی» دارد. شاعری از قبیله هذیل می‌گوید:

إِذَا رَأَيْتُ الْمَرْءَ يَشْعَبُ أَمْرَهُ

شُعْبَ الْعَصَا وَيَلِجُ فِي الْعَصِيَانِ

(دیوان الهذلیین، ج ۱، ص ۱۶۷)

«هنگامی که انسان را دیدم که چون شاخه‌های درخت، امورش را پراکنده می‌گرداند و بر سرکشی پافشاری می‌کند».

در این بیت دیده می‌شود که شاعر از فعل مجرد «یشعب» به معنای پراکنده می‌سازد، استفاده کرده است و پراکندگی امورش را به پراکندگی شاخه‌های درخت تشبیه کرده است.

علی بن الغدیر الغنوی، شاعر دوره جاهلی نیز شکل مجرد این فعل را به کار می‌برد و می‌گوید:

...دیارِ لَمَىٰ أَصْبَحَ الْيَوْمَ أَهْلُهَا

عَلَىٰ طَيْبَةٍ زَوْرَاءَ شَتَّىٰ شُعُوبِهَا

(دیوان ذی‌الرمه، ج ۱، ص ۱۰۸)

«دیار معشوقه‌ام می‌که امروز خاندانش به سوی سرزمین زوراء رفته‌اند و اقوام آن پراکنده شده‌اند».

این کلمه گاهی اوقات مفهوم «مرگ» را به همراه داشت؛ زیرا مرگ را سبب جدایی و دوری می‌دانستند. به نظر می‌رسد در این حالت، لفظ «شعوب» در مفهوم «مرگ» که گاهی اوقات با فتحه شین نیز آمده است، اسم مبالغه بر وزن «فُعُول» یا «فَعُول» است. گروهی نیز «شعوب» را اسم معرفه غیرمنصرف برای «الْمَيِّتَةُ = مرگ» می‌دانند (ابن‌درید، ۱۹۸۸، ج ۱، ص ۳۴۳؛ ابن‌عباد، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۲۹۵).

غریقه بن متنافع عبسی از شاعران دوره نخست اسلامی واژه «شُعُوب» را به معنای «مرگ بسیار دور کننده» به‌کار برده است و می‌گوید:

لَعَمْرِي لئن كَانَتْ أَصَابَتْ مَصِيبُهُ

أَخِي، وَالْمَنِيَا لِلرَّجَالِ شُعُوبٌ...

(المفضليات، ۱۹۴۳م، ص ۹۸)

«به خدا سوگند اگر برادرم دچار مصیبتی شود، و مرگ برای مردان سبب جدایی بی‌بازگشت است».

عبید بن الأبرص شاعر دوره جاهلی این واژه را در مفهوم مرگ بکار برده و می‌گوید:

أَرْضُ تَوَارِثِهَا شُعُوبٌ فَكُلٌّ مِنْ حَلِّهَا مَحْرُوبٌ

(ابن‌درید، ص ۳۴۳)

«سرزمینی که مرگ خود را در آن پنهان کرده است و هرکسی در آن وارد شود، هلاک خواهد شد».

همان‌گونه که اشعار جاهلی نشان می‌دهد، کلمه «شُعُوب» در شکل جمع آن، در نزد برخی از شاعران

«و چه بسیار قبایلی را دیدم که در میانشان متکبرانی بودند و چنان زیاد بودند که گویی در دره و شکافی قرار دارند که پر شده است».

امروالقیس نیز کلمه «الشَّعْب» را در معنای «شکاف و جدا شده» گرفته است و می‌گوید:

وَأَحْوَىٰ سَلِسَ الْمَرْسِينَ مِثْلُ الصَّدْعِ الشَّعْبِ

(ابن‌عباد، ج ۱، ص ۲۹)

«و اسب سیاه رنگی که بند افسارش چون شکافی که دو لبه‌اش جدا شده‌اند، باز و جدا شده بود».

این کلمه در شکل جمع آن گاهی به معنی «گروه‌های پراکنده انسانی» است. طرفه بن عبد در شعرش می‌گوید:

رَأَيْتُ سَعُودًا مِنْ شُعُوبٍ كَثِيرَةٍ

فَلَمْ أَرَ سَعْدًا مِثْلُ سَعْدِ بْنِ مَالِكٍ

(دیوان طرفه، ص ۷۲؛ ابن‌درید، ج ۱، ص ۳۴۳)

«من از گروه‌ها و اقوام دوردست و پراکنده فراوانی، سعدهای زیادی دیده‌ام؛ اما سعدی چون سعدبن مالک را ندیده‌ام».

ابوذؤب هذلی شاعر هذلیین نیز کلمه «شُعُوب» را در مفهوم اقوام پراکنده و دوردست گرفته است و می‌گوید:

...وَلَكِنْ خَبَّرُوا قَوْمِي بِلَائِي

إِذَا مَا اسَاءَلْتُ عَنِّي الشُّعُوبُ

(دیوان الهذلیین، ج ۱، ص ۹۸)

«آنگاه که گروه‌های پراکنده درباره من پرسش نمایند، به قوم من از رنج‌ها و مصیبت‌هایم خبر دهید».

و یا در جایی دیگر، شاعر همین مفهوم را به‌کار می‌گیرد و می‌گوید:

محمد بن جریر طبری از مفسران قرن سوم هجری قمری، مقصود از «شعوب» را افرادی می‌داند که اصل و نسب دوری دارند و قبائل را شامل کسانی می‌داند که نسب نزدیک به هم دارند (طبری، ج ۷، ص ۸۶). مفسران قرن چهارم نیز غالباً مقصود از شعوب را عرب می‌دانند. ثعلبی (متوفای ۴۲۷ق) می‌گوید: مقصود از شعوب رؤوس القبائل مانند ربیعہ، مضر، اوس و خزرج است و قبایل را کوچک‌تر از شعوب می‌دانند. ثعلبی در روایتی مجهول الراوی می‌گوید: مقصود از شعوب، عجم است و قبایل عرب. او در ادامه به نقل از ابوزین و ابوروق نقل می‌کند که شعوب منسوب به افراد نبوده است و منسوب به مدائن و قری هستند (ثعلبی، ج ۵، ص ۵۳۷). سجستانی (متوفای ۳۳۰ق) طبقات اجتماعی عرب را ذکر می‌کند و شعوب را بزرگ‌تر از قبائل می‌داند و پس از قبایل، عمائر و پس از عمائر، بطون و پس از بطون، أفخاذ و پس از أفخاذ، فصائل و پس از آن را عشائر قرار می‌دهد (سجستانی، ۱۴۳۴، ص ۲۹۰). بغوی از مفسران قرن پنجم هجری ضمن بیان شأن نزول این آیه، شعوب را شامل رؤوس القبائل گرفته است. مصداق آن را ربیعہ، مضر، اوس و... می‌داند. او همانند برخی از لغویان مفرد این واژه «الشعب» را از اضداد گرفته است. این مفسر وجه تسمیه شعوب را چنین بیان می‌کند: «سموا شعوبا لتشعبهم و اجتماعهم لشعب أغصان الشجرة» (بغوی، ۱۴۱۲ق، ج ۷، ص ۳۴۷). امام محمد رازی (متوفای ۶۰۶ق) از مفسران قرن ششم هجری قمری، شعوب را به عجم و قبائل را به عرب اختصاص می‌دهد و شعوب را بالاترین ساختار طبقات اجتماعی می‌داند. بیضاوی در قرن هفتم هجری قمری می‌گوید: مفرد

مفهوم گروه‌های پراکنده را دارد و شکل مفرد آن، مفهوم یا مفاهیم متفاوت دارد و کاربرد «شعب» در مفهوم ملت یا گروه پراکنده در دوره جاهلی وجود نداشته است. این بررسی نشان می‌دهد شکل فعلی، مصدری و اسمی در حالت مفرد اشتراکات مفهومی دارد و شکل اسمی آن در حالت جمع (شُعوب) مفهومی دیگر گرفته است و مصداق عینی متفاوتی دارد.

۳-۴- واژه «شعوب» در تفاسیر اسلامی

تفاسیر قرون اولیه اسلامی در تفسیر سوره حجرات، آیه ۱۳ شرح‌های مبسوطی از واژگان قرآنی «شُعوبا و قبائل» ارائه می‌دهند. برخی از تفاسیر نیز به شأن نزول این آیه اشاره دارند و می‌گویند: این آیه در ارتباط با شخصی به نام «ثابت بن قیس» نازل شده است که غلامی حبشی سیاه‌چهره‌ای را در مجلسی تحقیر می‌کند و به مادرش ناسزا می‌گوید که پیامبر(ص) واکنش نشان می‌دهند و آیه مزبور نازل می‌شود (سمرقندی، ۱۹۹۳، ج ۳، ص ۲۶۶؛ ثعلبی، ۱۴۲۵ ق، ج ۵، ص ۵۳۷). قدیمی‌ترین این تفاسیر، تفسیری منسوب به ابن عباس است. او مقصود از «شعوب» را «الأفخاذ» می‌گیرد و مقصود از «القبائل» را «رؤوس القبائل» می‌گیرد. در همین تفسیر در روایتی مجهول مقصود از «شعوب» را موالی و مقصود از «قبائل» را عرب می‌داند (ابن عباس، ۱۹۹۲م، ص ۵۵۰). سمرقندی از مفسران قرن سوم هجری برخلاف ابن عباس، مقصود از «شعوب» را «رؤوس القبائل» مانند مضر، ربیعہ می‌داند و مقصود از «القبائل» را «الأفخاذ» مانند بنی سعد و بنی عامر می‌داند و در ادامه از «القتبی و الزجاج» نقل می‌کند که شعوب را بزرگ‌تر از قبیله می‌داند (سمرقندی، ج ۳، ص ۲۶۶).

شعوب کلمه «شعب» با کسره یا فتحه شین بوده و مقصود پروردگار از کلمه شعوب را «بطون عجم» می‌داند و در بیان وجه تسمیه آنها می‌گوید: این کلمه به علت کثرت انشعاب و تفرق آنسایشان به آنها اختصاص یافته است (بیضاوی، بی تا، ج ۸، ص ۸۲).
 راغب اصفهانی (متوفای ۴۲۵ق) در کتاب مفردات قرآنی خود در شرح کلمه «الشعب» آن را قبیله‌ای منشعب یافته از حی و جمع آن را شعوب می‌داند و در شرحی که از مشتقات این واژه می‌دهد، آن را از اضداد به معنی «تفرق» و «اجتماع» می‌گیرد. (راغب اصفهانی، ۲۰۱۵م، ص ۴۵۵).

همان‌گونه که بررسی تفاسیر قرون متقدم نشان می‌دهد، «شعوب» غالباً به عرب اطلاق می‌شده است و در مواردی که مقصود از شعوب را عجم می‌دانستند، روایت به علت عدم اطلاق به آن، غالباً به شکلی مجهول الراوی به‌کار می‌رفته است.

۴- معنانشناسی توصیفی «شُعُوب» در قرآن کریم

کلمه «شعوب» در قرآن کریم یک‌بار به صورت جمع مکسر برای بیان نوعی از ساختار اجتماعی بشر به‌کار رفته است. آنجا که خداوند متعال می‌فرماید: «يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات/۱۳) و شکل مفرد آن در قرآن نیامده است. از مشتقات این کلمه تنها کلمه «شُعْب» یک‌بار در سوره مرسلات به‌کار رفته است، خداوند بزرگ می‌فرماید: «انطَلِقُوا إِلَىٰ ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعْبٍ» (مرسلات/۳۰). «به سوی سایه‌های دودهای آتش که از سه جانب (سه قسمت جدا و پراکنده) شما را دربرگیرد برود». در جهان‌بینی قرآنی که «الله» حلقه مرکزی آن است، انسان را می‌بینیم که

در میان آفریده‌های خداوند بیشترین اهتمام و توجه مربوط به او است (ایزوتسو، ۱۳۹۳، ص ۹۲). انسان در قرآن دو نوع ساختار اجتماعی دارد. یک نوع از ساختار زندگی اجتماعی او بیان‌کننده جهان‌بینی دوره جاهلی اوست و اساس همبستگی اجتماعی او را اصل خویشاوندی و نسب تشکیل می‌دهد و در واژه‌هایی چون «شعوب، قبایل، عشیره، و فسیله نمود پیدا می‌کند و در سوی مقابل آن، نوعی از ساختار اجتماعی وجود دارد که همبستگی ساختار اجتماعی بر خاسته از اصل توحید و بر محور الله و ارتباط او با خداوند است. در این نوع ساختار، انسان به اتحاد رسیده و به تعبیر خداوند به «أُمَّةً وَاحِدَةً» تبدیل شده است. در ساختار اجتماعی نوع نخست در حوزه معنایی کلمه «شعوب» کلماتی به‌طور پراکنده در قرآن کریم به‌کار رفته است که بیان‌کننده همبستگی نسبی و خویشاوندی جزیره العرب در دوره جاهلی بوده است. از جمله این کلمات کلمه «العشیره» است. خداوند می‌فرماید: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (الشعراء/۲۱۴). (نخست خویشاوندان نزدیک را بترسان). عشیره اسمی است که جمع آن عشیرات و عشائر است و بیان‌کننده یک جامعه کوچک انسانی است که یک ملکیت مشترک دارد و از قبیله کوچک‌تر هستند. کلمه دیگر در این حوزه «الفصیله» است. جمع این کلمه «الفصائل» است و بیان‌کننده نزدیکان پدری مرد است. این کلمه در قرآن کریم به‌کار رفته است؛ آنجا که خداوند بزرگ می‌فرماید: «يُبْصِرُونَهُمْ يَوَدُّ الْمَجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمئِذٍ بِبَنِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ» (المعارج/۱۱، ۱۲، ۱۳). (چون حقیقت حالشان به آن‌ها بنمایند، آن روز کافر بدکار آرزو کند که کاش توانستی

قبیله و سپس فسیله و پس از آن، عشیره و درنهایت، آسره قرار دارد (الثعالبی، ۱۳۸۴ش، ص ۲۱۸).

۴-۱- شعوب معنای متضاد قبیله

همان‌طور که بررسی مفهوم یا مفاهیم واژه «ش ع ب» بیان‌کننده مفهوم «غالب» افتراق و پراکندگی است، مفهوم یا مفاهیم واژه «ق ب ل» نیز بر پیوستگی، انسجام و استحکام دلالت دارد. عمده مفسران از این مسئله غافل بوده‌اند و مفهوم قبائل را تقریباً مترادف با شعوب گرفته‌اند. در این میان، طبری اشاره‌ای به تضاد معنایی این دو کلمه دارد و شعوب را جماعت انسانی بدون پیوستگی به یک نسب نزدیک و قبائل را جماعت انسانی پیوسته به یک اصل و نسب می‌داند (طبری، ج ۷، ص ۸۶). در این مفهوم به‌هم‌پیوستگی و استحکامی که در قبیله وجود دارد، در شعوب نیست. قبیله حیات مستحکم و شعوب حیات پراکنده و رو به اضمحلال دارد. در این آیه تقابل معنایی دو کلمه شعوب و قبائل به دنبال تقابل معنایی «ذکر» و «انثی» برای تبیین بیشتر مفهوم نوع انسان و ساختار اجتماعی‌اش آمده است. خداوند متعال در این آیه، تنها خود را آفریننده (وحدت‌بخش) معرفی کرده و آفریده‌های انسانی را در دو شکل فردی جنس نر و ماده و در دو شکل اجتماعی پراکنده و به‌هم‌پیوسته در مفهوم «انثی = پرهیزگارتر» جمع کرده و با هم‌نشین ساختن کلمه «الله» به اتحاد رسانده است.

۵- تناسب مفهومی «شعوب و شعوبیه»

کلمه «شعوبیه» برگرفته‌شده از اسم منسوب «شعوبی» بوده است و «ه» مدوّر به خاطر تبیین فقه و جماعت دارد. این کلمه مانند جهمیّه، خرمیه بیان‌کننده

فرزندانش را فدای خود سازد و از عذاب برهد و هم زن و برادرش و هم خویشاوندانش را که همیشه او را حمایت کردند).

از دیگر کلمات به‌کار رفته در قرآن کریم، از این نوع از ساختار اجتماعی، کلمه «قبیل = قبیله» است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَتَأْتَىٰ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةَ قَبِيلًا» (الأسراء/ ۹۲) «به یاد آری خدا و فرشتگان را ضامن». کلمه «قبیله» در ساختار اجتماعی انسان در دوره جاهلی مفهوم درخور توجهی دارد. این کلمه از ریشه «ق ب ل» مشتق شده است. لغت‌شناسان در شرح این کلمه مفاهیم گسترده‌ای را بیان داشته‌اند؛ اما اساس مفهوم این کلمه در واژه‌نامه‌های قرون اولیه اسلامی حول محور معنایی «ملازم‌بودن، همراه‌بودن، پذیرفتن، ضامن‌شدن و...» است (فراهیدی، ج ۳، صص ۳۵۶ و ۳۵۷؛ ابن‌درید، ج ۱، ص ۳۷۲؛ ابن‌عبّاد، ج ۵، صص ۴۳۰ و ۴۳۱). فراهیدی مفهوم دیگری را در ارتباط با کلمه «قبیل» بیان می‌کند که در ارتباط با معنای «قبیله» درخور توجه است و دلالت بر به‌هم‌بافته‌شدن و گردآمدن و استحکام دارد. او معنای کلمه قبیل را القتل = تابیدن طناب ذکر می‌کند که با پیچاندن پشم یا موی حیوانات به‌منظور استحکام درست می‌شود (فراهیدی، ج ۳، ص ۳۵۷). این مفهوم اصلی نشان می‌دهد که «قبیله» دلالت بر نوعی از ساختار اجتماعی دارد که در آن افتراق و پراکندگی وجود ندارد و نوعی درهم‌تنیدگی و نزدیکی مستحکم و حیات‌بخشی نیز وجود دارد. این نوع از ساختار اجتماعی از نظر وسعت پس از شعب است و «فسیله» و «عشیره» پس از آن قرار دارند. ثعالبی می‌گوید: «شعب از قبیله بزرگ‌تر است و پس از آن،

«دعوی‌الشعوبیه» و «الرّد علی‌الشعوبیه» اشاراتی به مناظرات شعوبیه دارد (مسعودی، ۱۳۸۷ق، ص ۱۹۰). عمده‌مناظرات و مباحث شعوبیه با مخالفان در مسئله «نسب» و بحث «فضیلت» است. آنها با استناد به آیه ۱۳ سوره حجرات، خود را مصداق شعوب و اعراب را مصداق قبایل می‌دانستند و تقدم ذکر آن در آیه را دلالت بر تقدم شأن و مقام خود بر عرب می‌دانستند. در تعریف لغویان از شعوبی و مقایسه آن با مناظرات شعوبیان، وجه اشتراک موضوع بحث آنها «فضیلت، برتری و مسئله‌اصل و نسب» است. مسئله‌ای که جنبه کلامی گرفت و متکلمان در مورد مسئله نژاد، به‌ویژه مسئله حاکمیت بحث گسترده‌ای کردند؛ بنابراین باید گفت شعوبیه نام عاریه گرفته‌شده‌ای از قرآن است که برای دفاع از برتری طلبی نژادی عرب در دوره بنی‌امیه اتخاذ شد و بعدها از این نیز فراتر رفت و برتری را به خود نسبت می‌داد.

به نظر می‌رسد متکلمان اسلامی نخستین کسانی باشند که مسئله «شعوبیه» و جریان و اعتقاداتشان را بیان داشته‌اند. جریانی که در قرآن و تفسیر آن نیز تأثیر گذاشت و تلاش داشت در تأویل و تطبیق برخی از آیات قرآن و تأویل برخی از کلمات قرآنی به نفع عقاید خود و نیز تفسیر طبقاتی نژادی آیات قرآن تأثیر گذاشته است که نمونه برجسته آن، آیه ۱۳ سوره حجرات در کلمات «شعوب و قبائل» است (افتخارزاده، ۱۳۷۶ش، ص ۱۲۹) و برنوفد و تأثیرگذاریش بر جهان‌بینی اسلامی بیفزاید و در شکل‌گیری تلفیقی جهان‌بینی پس از قرآن نقش بسزایی ایفا کند. و به همین علت است که لغویان و مفسران در تفسیر و تبیین کلمه «شعوب» و تأویل آن به اقوام غیرعرب با احتیاط رفتار می‌کردند و در

فرقه خاصی است که طرفداران آن در آغاز با استدلال به آیه «یا ایها الناس إنا خلقناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا إن أکرّمکم عند الله اتقاکم» به دنبال برقراری اصل برابری در اسلام بودند و به همین علت، جاحظ آنها را «أهل التسویه» نیز می‌نامد (جاحظ، ۱۹۳۲م، ج ۳، ص ۵ و ۵). زمان پیدایش این فرقه کاملاً مشخص نیست؛ ولی آنچه مسلم است این نهضت به دنبال نابرابری‌های حاکمان اموی در دوره بنی‌امیه به‌وجود آمده است، جاحظ به این مسئله اشاره دارد و می‌گوید: طوفان سهمگین شعوبیه در طی حاکمیت امویان شکل گرفته است (جاحظ، ۱۹۶۴، ج ۲، ص ۲۰).

کاربرد واژه «شعوبیه» و «شعوبی» در دوره جاهلی و در صدر اسلام به چشم نمی‌خورد؛ اما به نظر می‌رسد مطابق حدیثی از شخصی به نام مسروق در دوره عمر، لفظ شعوبی به شکل «أهل شعوب» کاربرد داشته است. در این حدیث آمده است که «...أن رجلا من الشعوب أسلم فکانت تؤخذ منه الجزیه...» (الآلوسی، بی‌تا، ج ۲۶، ص ۱۶۲). «فردی از اهل شعوب در زمان عمر مسلمان شد و از او جزیه گرفته می‌شد...» در قدیمی‌ترین واژه نامه عربی یعنی کتاب «العین» و پس از آن، «المحیط فی اللغه» واژه «شعوبی» به‌کار رفته است و آنها در تعریف آن می‌گویند: الشعوبی الذی یصغر شأن العرب فلا یری لهم فضلا علی غیرهم» (فراهیدی، ج ۱، ص ۲۶۳؛ ابن‌عباد، ج ۱، ص ۲۹۳).

کلمه «شعوبیه» نخستین‌بار در آثار جاحظ از متکلمان عصر اول عباسی دیده می‌شود (جاحظ، ۱۹۳۲م، ج ۳، ص ۱۲؛ جاحظ، ۱۹۵۸م: ص ۲۲۸). مسعودی نیز در کتاب «مروج‌الذهب» در مباحثی چون

۳. ابن درید، محمد بن حسن (۱۹۸۸م)، *جمهره اللغة*، بیروت: دارالعلم للملایین
۴. ابن عباد، اسماعیل، *المحیط فی اللغة*، محقق آل یاسین، محمد حسن، بیروت: عالم الکتب.
۵. الأزهری، محمد بن أحمد (۱۴۲۱ق)، *تهذیب اللغة*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۶. الأنباری، ابوبکر محمد بن القاسم (۱۴۰۷ق)، *الأضداد*، المحقق محمد ابوالفضل ابراهیم، المکتبة العصریة.
۷. ایزوتسو، توشی هیکو (۱۳۹۱ش)، *خدا و انسان در قرآن*، مترجم احمد آرام، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۸. ایزوتسو، توشی هیکو (۱۳۸۶ش) *مفاهیم اخلاقی دینی در قرآن مجید*، مترجم فریدون بدره‌ای: نشر فروزان روز.
۹. ابن سیده، علی بن اسماعیل (۱۴۲۱ق)، *المحکم و المحيط الأعظم*، محقق هندای، عبد الحمید، بیروت: دارالکتب العلمیة .
۱۰. افتخارزاده، محمود رضا (۱۳۷۶ش)، *شعوبیه ناسیونالیسم ایرانی*، قم: دفتر نشر معارف اسلامی.
۱۱. البغوی، الحسین بن مسعود (۱۴۱۲ق)، *تفسیر البغوی*، تحقیق محمدعبدالله النمر، الرياض: دار طیبة للنشر و التوزیع.
۱۲. الثعالبی، ابوالمنصور اسماعیل (۱۳۸۴ش)، *فقه اللغة و سر العربیة*، قم: انتشارات دارالتفسیر.
۱۳. الثعلبی، ابواسحاق احمد بن محمد (۲۰۰۴م)، *تفسیر الثعلبی*، تحقیق کسروی، سیدحسن، بیروت: دارالکتب العلمیة.

روایت‌هایشان از واژه‌های مجهولی «یقال و قیل» استفاده می‌کردند.

نتیجه

بررسی تحول مفهوم «شعوب» از دوره جاهلی تا قرن پنجم هجری قمری نشان می‌دهد که مفهوم اساسی این واژه در دوره جاهلی نشأت گرفته از شکل فعلی و مصدریش، حول محور مفهوم «پراکندگی» بوده است و غالباً مفهوم جماعات انسانی پراکنده را داشته است و در قرآن کریم نیز مفهوم نوعی از ساختار اجتماعی بزرگ، پراکنده و دوردست را می‌دهد. این کلمه در نزد مفسران دوره‌های نخستین اسلامی بیان‌کننده مصادیق گوناگونی از ساختارهای اجتماعی است که در نزد مفسران متقدم غالباً به اعراب اطلاق می‌شد و در نزد مفسران متأخرتر غالباً بر عجم‌ها اطلاق می‌شده است. این پژوهش نشان می‌دهد که میان واژه «شعوبیه» و کلمه قرآنی «شعوب» تناسب معنایی وجود ندارد و غیراعراب این کلمه قرآنی را برای دفاع از تعصبات نژادی عرب در دوره بنی‌امیه به عاریه گرفتند و به جریانی اجتماعی تبدیل شد که در آغاز برای تحقق اصل برابری به‌ویژه در مسئله حاکمیت تلاش می‌کرد و در نهایت نیز به افراط و نژادپرستی طرفداران نهضت شعوبیه منجر شد.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. الألوسی، السید محمود (بی‌تا)، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

١٤. الجاحظ، عمرو بن بحر (١٩٣٢م)، *البيان و التبیین*، تحقیق السندوسی، القاهرة، المطبعة الرحمانية.
١٥. الجاحظ، عمرو بن بحر (١٩٥٨م)، *البخلاء*، تحقیق طه الحاجری، القاهرة: مطبعة المعارف.
١٦. الجاحظ، عمرو بن بحر (١٩٦٤)، *الرسائل*، تحقیق محمد هارون، القاهرة، مكتبة الخانجي.
١٧. الراغب الإصفهانی، حسین بن محمد (٢٠١٥م)، *مفردات الفاظ القرآن*، تحقیق داوودی، صفوان عدنان، دمشق: دارالقلم.
١٨. العَدَوِي، غيلان بن عقبه (١٩٨٢م)، *ديوان ذي الرمة*، شرح ابونصر احمد بن حاتم الباهلي، القاهرة: مطبعة مؤسسة الإيمان.
١٩. الفراهيدي، خليل بن أحمد (١٤٠٩ق)، *العين*، قم: نشر هجرت.
٢٠. السجستاني، ابوبكر محمد بن عزيز (٢٠١٣م)، *نزهة القلوب في تفسير غريب القرآن العزيز*، تحقيق يوسف عبدالرحمن المرعشي، قطر: دار المعرفة للطباعة و النشر و التوزيع.
٢١. السمرقندی، نصر بن محمد (١٩٩٣م)، *التحقيق الشيخ على محمد معوض*، الشيخ عادل أحمد عبد الموجود، بيروت: دارالكتب العلمية.
٢٢. الشيباني، اسحاق بن مرار (١٩٧٥م)، *كتاب الجيم*، محقق ابیاری، ابراهيم، القاهرة: الهيئة العامة لشئون المطابع الأميرية.
٢٣. صفوی، کوروش (١٣٩٢ش)، *درآمدی بر معناشناسی*، تهران، شرکت انتشارات سوره مهر.
٢٤. الطبري، محمد بن جرير (١٩٩٤م)، *تفسير الطبري*، التحقيق الدكتور بشار عواد معروف، بيروت: مؤسسة الرسالة.
٢٥. *ديوان طرفه بن العبد*، تحقيق لطفى الصقال (٢٠٠٠م)، بيروت: المؤسسة العربية للدراسات و النشر.
٢٦. *ديوان الهذليين*، محقق احمد الزين، محمود أبو الفاء (١٩٦٥م)، القاهرة: دارالكتب المصرية.
٢٧. المسعودي، علي بن الحسين (١٣٨٧ق)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، بيروت: دار المعرفة.
٢٨. *المفضليات*، تحقيق و شرح احمد محمد شاكر، عبدالسلام هارون (١٩٤٣م)، القاهرة: دارالمعارف.